

موسی و عیسی (ع) در انسان کامل جیلی^{۲،۱}

محمد علی یوسفی^۳

m.a.yousefi@yahoo.com

چکیده

زندگی انبیاء الاهی آن گونه که در کتاب‌های مقدس، روایات و قصص به تصویر کشیده شده، همواره زمینه‌ای مساعد برای بیان اندیشه‌ها و مضامین عرفانی بوده است. جیلی که خود از شاگردان مکتب عرفانی ابن عربی است به زندگی انبیاء الاهی از جمله موسی و عیسی (ع) نظر داشته، به تاویل و تطبیق آیات، روایات و حوادث زندگی آنان با حوادث نفسانی پرداخته است. جیلی در مجموع مباحث خود درباره زندگی موسی، بر فنای نفس بشری، حقیقت واحد الاهی، رفع دوگانگی و دوئی در نسبت وجود حقی و خلقی و در نهایت بر وحدت انسان کامل با خداوند تاکید دارد. او تورات را از تجلیات اسماء صفاتیه حق و انجیل را از تجلیات اسماء ذات می‌داند. خداوند تورات را در نه لوح بر موسی نازل کرد و او مامور به ابلاغ هفت لوح بود و دو لوح پایانی که لوح «قدرت و ربوبیت» بود در حوزه تبلیغ موسوی قرار نداشت، بلکه متعلق به عیسی بود و همین ابلاغ الواح «قدرت و ربوبیت» از سوی عیسی بود که موجب شد قوم عیسی به تثلیث قائل شوند و به قول جیلی و ابن عربی به گمراهی (ضلال) و خطا (اعتقاد نادرست) بیافتند.

جیلی بر این باور است که انجیل ظاهری دارد و باطنی. ظاهر انجیل عبارات آغازین انجیل است که به نام «اب، ام و ابن» شروع می‌شود، همچنان که اول قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» است. قوم عیسی ظاهر این کلام را گرفتند و آن را بر عیسی، مریم و روح تطبیق دادند و از حقیقت انجیل که ظهور حضرت حق را در خلق و قیام ناموس لاهوتی را در وجود ناسوتی نشان می‌دهد غفلت کردند و به تجسیم و حصر منتهی شدند.

کلید واژه‌ها

موسی (ع)، عیسی (ع)، جیلی، انسان کامل، تورات، انجیل.

۱. تاریخ وصول: ۸۸/۳/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۸۸/۵/۱۲.

۲. این مقاله بخشی از رساله دکتری نگارنده است که با عنوان «بررسی تطبیقی شخصیت موسی و عیسی (ع) در عرفان اسلامی با تاکید بر مثنوی مولانا و انسان کامل جیلی» به راهنمایی دکتر شهرام پازوکی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تدوین و دفاع شده است.

۳. دانش‌آموخته دکتری ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

۱. مقدمه

عبدالکریم بن ابراهیم جیلی (متوفی ۸۰۵ ق) از شخصیتها و پیروان سنت عرفانی ابن عربی و در زمره بزرگانی چون صدرالدین قونوی، عبدالرزاق کاشانی و دیگرانی است که از مکتب ابن عربی تأثیر پذیرفتند و به نوعی از شارحان، مروجان و شاگردان مکتب ابن عربی به شمار می‌روند.

اثر مهم جیلی در عرفان *الانسان الکامل فی معرفة الاواخر و الاوائل* است و همچنانکه از نام آن بر می‌آید تأکید او در این اثر بر انسان کامل است زیرا انسان کامل آغاز و انجام وجود است. جیلی در این اثر، باب شصتم را با عنوان «انسان کامل» نامیده و تمام کتاب را شرح آن باب می‌داند.

موضوع انسان کامل قبل از جیلی در آثار ابن عربی و به‌ویژه *فصوص الحکم* او مطرح شده بود. جیلی تمام انبیاء را انسان‌های کامل و پیامبر اسلام را کاملترین انسان و بلکه انسان اکمل دانسته و معمولاً مقصودش از انسان کامل پیامبر اسلام است.

جیلی در مباحث خود عناوین مستقلی دربارهٔ انبیائی چون موسی و عیسی ندارد اما در ذیل عناوینی چون *تورات*، *انجیل*، *قرآن*، کوه طور، و شرح مراتب هستی و برخی اصطلاحات عرفانی، به برخی از جنبه‌های زندگی انبیاء و شخصیت الهی آنان که خود انسان‌های کامل‌اند پرداخته است و در این راه از تعبیر رمزی و تاویلات عرفانی نیز بهره می‌گیرد.

۲. موسی در انسان کامل جیلی

۲.۱. موسی و حوادث کوه طور (مکالمه، تجلی)

عرفا به موضوع مکالمه موسی با خداوند در کوه طور از زاویه‌های مختلف نگریسته‌اند. مکالمه خداوند با انسان نوعی تجربه و حیانی و در نتیجه، نوعی علم و ادراک برای صاحب تجربه و متعلق مکالمه است و معمولاً عرفا از آن به ویژگی معرفت بخشی تجربه و حیانی و دینی تعبیر می‌کنند. جیلی مکالمه خداوند با انسان و به ویژه مکالمه او با موسی در کوه طور را نوعی علم، ادراک و معرفت برای موسی می‌داند. او در مقدمه *انسان کامل* سه وجه

برای علم قائل می‌شود: وجه اول علم که از طریق مکالمه به دست می‌آید؛ وجه دوم علم، علمی است که منسوب به سنت و جماعت است و از زبان آنانی که منسوب به سنت و جماعت اند ایراد می‌شود؛ وجه سوم علم، علم مرفوض، مردود و آمیخته با بدعت است. وجه اول علم که مدنظر ماست، در نظر جیلی همان علمی است که «از طریق خاطر ربّانی یا ملکی بر قلب انسان وارد می‌شود. این نوع از علم نه قابل ردّ است و نه قابل انکار. مکالمات خداوند با بندگانش و اخبارات حق هم مقبول است و هم هیچ کس را توان رفع آن به هیچ وجه نیست.»^۱

جیلی از این نوع علم به مکالمه تعبیر می‌کند و نمونه آن را مکالمه خداوند با موسی در کوه طور می‌داند. او برای این نوع علم علامت‌هایی در نظر می‌گیرد، یعنی علائمی که با آن می‌توان تشخیص داد که این نوع علم از نوع مکالمه و از نوع خطاب الاهی در حق انسان است. این علائم سه گونه اند:

«یکی از علائم مکالمه حق با بندگانش آنست که سامع ضرورتاً بداند که آن کلام، کلام خداوند تعالی است؛ علامت دوم آنکه سماع او در وقت خطاب الاهی تنها به سوی خداوند و تنها متوجه او باشد؛ و علامت سوم آنکه کلام خداوند را در وقت مکالمه به جهت خاصی مقید نکند و اگر هم کلام خداوند را در جهت خاصی سماع کرد، امکان اختصاص کلام به جهت خاص برای او مقدور و ممکن نباشد.»^۲

همچنان که حضرت موسی خطاب الاهی را از درخت شنید و با آنکه درخت در جهتی قرار داشت، او خطاب الاهی را به جهتی خاص مقید نکرد، زیرا کلام و خطاب الاهی محدود و مقید به جهت نیست، همچنان که خود خداوند محدود و مقید به جهت نیست.

جیلی در المناظر الالاهیه به توضیح انواع سماع کلام حق پرداخته است. او در این زمینه می‌گوید: «اگر بنده ای کلام حق را در تمام جهات بشنود اما آن را به جهتی خاص مقید نکند از آن تعبیر به مکالمه می‌شود؛ اگر کلام الاهی را در جهتی خاص از زبان خلق

۱. الجیلی، الشیخ عبدالکریم بن ابراهیم، الانسان الكامل فی معرفه الاواخر و الاوائل، به کوشش فاتن

محمدخلیل اللبون فواد دکار، بیروت، موسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۲.

۲. همو، ص ۱۲.

بشنود و بداند که متکلم خداوند است و به عدم جهت قائل شود، هر چند آن را در جهتی خاص شنیده باشد به مانند آتش و درخت موسوی، از آن به مخاطبه تعبیر می‌شود؛ اگر کلام الاهی را در جهتی خاص بشنود اما نه به زبان خلق بلکه کلام حق را از حق و به وسیله حق (من الحق بالحق) و در غیر جهت‌های شش گانه مخلوق بشنود یعنی آن را از جهت قدس اعلی که منزله از جهت مخلوق است بشنود از آن تعبیر به محادثه می‌شود؛ و اگر کلام الاهی را از قلبش بشنود و بداند که متکلم خداوند است از آن به مسامره تعبیر می‌شود.^۱

مکالمه خداوند با موسی و ندای الاهی بر او در کوه طور خود متضمن حوادثی چون تجلی خداوند، تلاشی کوه، صعقه موسی، طلب رویت موسی و پاسخ «لن ترانی» از جانب خداوند بود. جیلی به مجموع این حوادث نظر دارد و تاویلی عرفانی از آنها به دست می‌دهد. وی در مجموع این حوادث بر فنای نفس بشری، حقیقت واحد الاهی، رفع دوگانگی و دوئی در نسبت وجود حقی و خلقی، و در نهایت بر وحدت انسان کامل و خداوند تأکید دارد. جیلی درک این وحدت و رفع موانع شهود را با فنای نفس میسر می‌داند. او در کتاب *انسان کامل* طور را رمز نفس می‌شمرد و آیه مربوط به تجلی خداوند بر کوه طور را تاویل می‌کند و می‌گوید: معنای این آیه که خداوند فرموده: «و از جانب راست طور او را ندا دادیم»^۲ آن است که خداوند به موسی می‌گوید: «از جانب نفس تو را ندا دادیم»^۳ جیلی تلاشی کوه را فنای نفس به واسطه تجلی الاهی می‌داند و می‌گوید: «تلاشی کوه عبارت است از فنای نفس او به وسیله خداوند و صعق موسی عبارت است از محق و سحق»^۴.

همان گونه که از عبارات فوق بر می‌آید، تجلی خداوند بر کوه طور موجب تلاشی کوه و صعق موسی شد. جیلی در ادامه، مقام صعق موسی را توضیح می‌دهد و تاویلی

۱. جیلی، عبدالکریم، *المناظر الالهیه*، به کوشش عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق، ص ۳۰.

۲. و نادینه من جانب الطور الایمن (مریم، ۵۲)

۳. الجیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، *الانسان الکامل*، ص ۱۳۴.

۴. همو، ص. ۱۳۴. صعق، محق و سحق از اصطلاحات عرفانی است. کاشانی در اصطلاحات الصوفیه در تعریف آنها می‌گوید: «صعق عبارت است از فنای در حق به واسطه تجلی ذاتی، محق عبارت است از فنای وجود بنده در ذات حق؛ و سحق رفتن ترکیب بنده است تحت قهر الاهی در مقام عظمت سلطان حقیقت» (ر.ک: کاشانی، عبدالرزاق، *اصطلاحات الصوفیه*، ترجمه محمدخواجهی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۲، ص ۴۷).

عرفانی از طلب رویت او ارائه می‌کند. او دربارهٔ مقام صعقه موسی می‌گوید: «موسی معدوم شد و چنان شد که کانه نبود و حق همانی شد که از ازل بوده است. در این صورت موسی خداوند را ندید، بلکه خداوند (الله) بود که خداوند (الله) را دید. و آنکه خداوند به او می‌گوید: «لن ترانی»، موسی نیست، بلکه فقط از او تعبیر به موسی می‌شود، فقط همین»^۱. جیلی با تأویل این عبارت قرآنی می‌گوید: «اگر تو موسی باشی پس من (از دیدگان تو) مفقود خواهم بود و اگر تو مرا بیابی پس خودت نخواهی بود، زیرا حادث به هنگام ظهور قدیم توان ابراز وجود از خود را ندارد»^۲. جیلی به منظور بیان این معنا از جنید چنین نقل می‌کند که «هرگاه محدث قرین قدیم شود، اثری از محدث برجای نمی‌ماند»^۳ و نیز به بیانی از حضرت علی (ع) استناد می‌کند که فرمود: «هرگاه غایب شوم، او ظاهر می‌گردد و هرگاه او ظاهر شود، مرا در پردهٔ غیب بپوشاند»^۴. بیان عرفانی این حدیث این گونه است که غیبت من مستلزم حضور او و حضور او، مستلزم غیبت من است، یا به بیان دیگر، تجلی حق سبب استتار خلق، و استتار حق سبب ظهور خلق است.

بدین ترتیب، جیلی با طرح بحث تجلی خداوند بر موسی و بیهوش شدن او، به وحدت نفس بشری با نفس الاهی اشاره می‌کند و لازمهٔ شهود این وحدت را آن می‌داند که

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۳۴. جیلی در *مراتب الوجود* پاسخ «لن ترانی» خداوند را از زاویه دیگر توضیح می‌دهد. «او می‌گوید: تجلی ربوبیت از مراتب وجود است که از آن تعبیر به حضرت قدس می‌شود. از شوون ربوبیت، تقدیس و تعالی و تنزیه است. لذا وقتی خداوند بر کوه به صفت ربوبیت تجلی کرد کوه متلاشی و موسی مدهوش شد یعنی فانی شد زیرا در تجلی ربوبیت هیچ اثری از غیر خداوند بر جای نمی‌ماند. اما اگر به صفت رحمانیت تجلی می‌کرد موسی مدهوش نمی‌شد» (جیلی، عبدالکریم، *الکشف و الرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم و یلیه مراتب الوجود و حقیقه کل موجود و یلیه نسیم السحر*، به کوشش عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۴۲۶ ق، ص ۴۴).

۲. جیلی، *انسان الكامل*، ص ۱۳۴.

۳. *المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر؛ جیلی در المناظر الالهیة نیز با نقل این سخن جنید می‌گوید: «گاهی تجلی حق در صورت اعیان مظاهر است. در این صورت حق عین ظاهر و عین مظهر می‌شود. این تجلی از اولین تجلیات صفت واحدیت است. صاحب این تجلی، وجودی برای عالم قائل نیست و امور حادث در نظر او اثری نخواهند داشت» (جیلی، عبدالکریم، *المناظره الالهیة*، ص ۲۲).*

۴. ان غبت بدا وان بدا غیبی.

انسان خود را نبیند. او در این زمینه سخنی از موسی را که در یکی از مناجاتهای او آمده نقل می‌کند، به این مضمون که موسی از خداوند می‌پرسد: «چگونه می‌توانم بتو برسم؟» و خداوند در پاسخ می‌گوید: «نفس خود را رها کن و به سوی من بیا.»^۱ و نیز حدیثی دیگر از پیامبر اسلام نقل می‌کند که فرمود: «من نفس رحمان را از یمن می‌شنوم.»^۲ جیلی در این باره می‌گوید: «یمن همان طور ایمن است که از آن به نفس تعبیر شده است. پس این که پیامبر فرمود که من نفس رحمان را از یمن می‌شنوم مقصود او آن است که نفس رحمان را از نفس خود می‌شنوم، و نفس الرحمن ظهور خداوند در اسماء و صفاتش است.»^۳ جیلی مبحث فوق را با تأویل یکی دیگر از آیات قرآن به پایان می‌برد. او در ذیل آیه «والصبح اذا تنفس^۴»، «اذا تنفس» را به «اذا ظهر» تأویل می‌کند، چرا که همه چیز ظهور الهی و رمز حضور خداوند است.

جیلی در باب سیزده *انسان کامل* به نوع تجلی خداوند بر موسی می‌پردازد و آن را از نوع تجلی اسمائی می‌داند. او در تعریف تجلی اسمائی می‌گوید: «هرگاه خداوند متعال بر یکی از بندگانش در صورت یکی از اسماء خود تجلی کند، انوار آن اسم، او را تحت تصرف خود در می‌آورد. در آن صورت، هر گاه انسانی خداوند را با آن اسم بخواند، آن بنده به سبب وقوع آن اسم بر او پاسخ می‌دهد.»^۵

از جمله این اسماء الهی، الواحد، الرحمان، الرب، الملک و... است. جیلی بر این باور است که تجلی خداوند بر موسی به اسم الواحد بوده است و این تجلی چنان است که «برای مثال خداوند بر موسی از مقام ذات خود، مثل ظهور موج از دریا آشکار شود و موسی ظهور حق را در تعدد و تکثر مخلوقات به حکم واحدیت او شهود کند.»^۶ به واسطه این تجلی بود که کوه متلاشی شد، موسی بیهوش افتاد و کثرت او در وحدت واحد از بین

۱. فارق نفسک و تعال.

۲. انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن.

۳. الجیلی، عبدالکریم، *انسان کامل*، ص ۱۳۴.

۴. سوگند به صبح چون دمیدن گیرد (تکویر، ۱۸).

۵. همو، ص ۶۴.

۶. همو، ص ۶۵.

رفت. از اثرات دیگر این نوع تجلی آن است که مخلوقات آن گونه می‌شوند که نبوده‌اند و حق باقی می‌ماند، به صورتی که در ازل بوده است.

۲.۲. حکمت سؤال خداوند از موسی

جیلی در بحث سجده کردن ابلیس بر آدم و نافرمانی او از حکم خداوند و پرسش خداوند از ابلیس که «چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] بلندمرتبگانی»^۱ به این مطلب اشاره می‌کند که پرسش خداوند در مورد فوق و موارد مشابه آن، همچون پرسش او از موسی در باره عصایش، جنبه استفهام ندارد و چنین برداشتی از پرسش خداوند صحیح نیست. بلکه پرسش خداوند از آن حیث که واقع شده یا به معنی نفی است یا اثبات، یا ایناس است یا ایحاش. او پرسش «ما منعک ان تسجد» را به معنی تحدید و ایحاش، و الف استفهام در «استکبرت» را به معنی اثبات کبر ابلیس، و سؤال «ام کنت من العالین» را به معنی نفی علو ابلیس می‌داند. زیرا آنانی که در زمره «عالین» اند، از سجود معاف‌اند و ابلیس از عالین نبود. پس در این آیه، کبر ابلیس مانع سجده او بر آدم شد. جیلی در ادامه به بیان معنای پرسش خداوند از موسی درباره عصای او می‌پردازد؛ زیرا زمانی که موسی در کوه طور خطاب الهی را می‌شنود که به او می‌گوید «و ای موسی در دست راست تو چیست؟»^۲، این پرسش خداوند استفهام، به معنی بسط و ایناس است. یعنی خداوند خود می‌داند که آن چوبدستی عصای اوست، اما به طور ضمنی از موسی می‌خواهد که توضیح بیشتری در آن زمینه ارائه کند. از این رو، موسی در پاسخ می‌گوید: «این عصای من است بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید.»^۳ نوع پاسخ، موسی به پرسش خداوند از نظر جیلی این پیام عرفانی را در بردارد که «این نوع پاسخ ادب اهل الله را با خداوند (الله) در حضور حضرت الهی می‌رساند»^۴ و پاسخ موسی پاسخ یک

۱. ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی، استکبرت ام کنت من العالین (ص، ۷۵).

۲. و ما تلک بیمینک یا موسی (طه، ۱۷).

۳. هی عصای اتوکؤ علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب آخری (طه، ۱۸).

۴. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۱۵۲.

انسان کامل است و خداوند آن را از زبان یک انسان کامل بیان کرد، تا دیگر انسانها آنرا بخوانند و بر طبق آن عمل کنند و در زمره سعادت‌مندان قرار گیرند.

۲.۳. موسی در آسمان ششم

جیلی در باب شصت و دوم از کتاب *انسان کامل* خود در شرح سماوات سبع، جایگاه موسی را در آسمان ششم می‌داند و توصیفی از مقام و موقعیت موسی در آنجا ارائه می‌دهد. او می‌گوید: «موسی را دیدم که در این مکان متمکن است. گام‌های خود را بر سطح این آسمان نهاده، با دست راست خود ساق سدره المنتهی را گرفته، سرمست از باده تجلی ربوبیت و حیران از عزت الوهیت بود. در آئینه او اشکال اکوان نقش بسته و ربوبیت ملک دیان در انیتش تجلی کرده بود. منظر او ناظر را به وحشت انداخته و امر او آمد و شد کننده‌ها را آشفته خاطر می‌کرد.»^۱

جیلی پس از این توضیحات درباره‌ی حالت و وضعیت موسی در آسمان ششم، از او می‌پرسد که چه شد خداوند خلعت «لن ترانی» بر تو پوشانید؟ موسی پاسخ می‌دهد که چون خداوند از جانب درخت احدیت و از طور قلب من بر من خطاب کرد که «اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی»^۲، از خداوند بقای مقام لقاء را طلب کردم و با لسان سرّش از او رویت خواستم و گفتم «رب ارنی انظر الیک»^۳. خداوند در پاسخ گفت «لن ترانی ولکن انظر الی الجبل»^۴، جبل یا کوه ذات توسست که از نور من در ازل خلق شده است، «فان استقر مکانه فسوف ترینی»^۵، یعنی اگر ذات تو پس از ظهور قدیم برجای بماند، مرا خواهی دید.

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۲۳۲. ابن عربی در فتوحات در توصیف خود از معراج پیامبر اسلام می‌گوید: «پیامبر اسلام در شب اسراء موسی را در آسمان ششم دید، در حالی که در حال نماز بود» (ابن عربی، محی الدین، *الفتوحات المکیه فی معرفه الاسرار المالکیه و المالکیه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۸۵).

۲. منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن (طه، ۱۴).

۳. پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود (اعراف، ۱۴۳).

۴. هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر (اعراف، ۱۴۳).

۵. پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید (اعراف، ۱۴۳).

«فلما تجلی ربّه للجبل جعله دکا و خرّ موسی صعقا^۱»، هر گاه قدیم بر محدث ظاهر شود، از حادث چیزی بر جای نمی ماند، چرا که بقای حادث به هنگام ظهور قدیم مستلزم حصر قدیم است. در نتیجه، حصر قدیم جایز نیست و ماهیت او به ادراک در نمی آید و دیده نمی شود، کنه او در علم نمی گنجد و دانسته نمی شود.^۲

۲. ۴. تورات

جیلی تورات را تجلیات اسماء صفاتی می نامد. او در توضیح و تشریح این موضوع می گوید: اسماء صفاتی، ظهور حق سبحانه و تعالی در مظاهر حقیه است. حق تعالی، اسماء را دلیلی بر صفات، و صفات را دلیلی بر ذات خود در مظاهرش قرار داده و ظهور او در خلق به واسطه اسماء و صفات است و راهی جز این در ظهور حق نیست، زیرا خلق فطرتاً مثل لوح سفیدی هستند که خالی از هر گونه معانی الاهیه بوده و هر چه در مقابل آن قرار گیرد بر آن نقش می بندد. پس حق را به این اسماء می خوانند تا دلیلی برای خلق در صفات او باشد و خلق به واسطه اسماء، صفات حق را می شناسند. پس از آن اهل الحق، به آن صفات هدایت می یابند و نقش آینه را برای آن اسماء ایفا می کنند. اسماء و صفات الاهی در اهل الحق ظاهر می شود و اهل الحق آن اسماء و صفات را در وجود خود می یابند و هر گاه خلق خداوند را با آن اسم بخوانند، این اهل الحق هستند که با این اسم خوانده می شوند و تورات هم چنین نقشی دارد.^۳ بدین ترتیب او تورات را عبارت از «تجلیات جمله اسماء الصفات فقط»^۴ می داند.

جیلی در ادامه درباره تورات می گوید: خداوند متعال تورات را بر موسی در نه لوح نازل کرد و موسی مأمور به ابلاغ هفت لوح و عدم ابلاغ دو لوح از میان آن الواح شد. علت ترک ابلاغ دو لوح آن بود که عقول مردم توان قبول مضامین آن دو لوح را نداشتند و اگر

۱. پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد (اعراف، ۱۴۳).

۲. ر. ک: جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۳. ر. ک: همو، ص ۱۱۹.

۴. همو، ص ۱۲۴.

موسی آنها را بر مردم ابلاغ می‌کرد، آنچه خداوند از او خواسته بود به انجام نمی‌رسید و هیچ کس بدو ایمان نمی‌آورد. آن دو لوح مخصوص موسی بود نه سایر مردم زمان موسی. اما الواحی که موسی مأمور به ابلاغ آنها بود متضمن علوم الاولین و الآخرین بود به جز علم محمد(ص) و علم ابراهیم(ع) و علم عیسی(ع) و علم ورثه محمد(ص)، آن هم به دلیل خصوصیت محمد(ص) و ورثه او و اکرام ابراهیم و عیسی(ع).

موضوع ابلاغ هفت لوح از میان الواح نه گانه و عدم ابلاغ دو لوح دیگر دلیلی دیگر نیز دارد و آن به تفاوت مقام نبوت و ولایت در عرفان باز می‌گردد. بر این اساس، آنچه در موسی غلبه داشت مقام نبوت و غلبه نبوت بر ولایت در او بود، از این رو او به حکم نبوت باید بیان احکام ظاهر می‌کرد، اما در نبی لاحق او یعنی عیسی چون ولایت بر نبوت او غلبه داشت، از سوی خداوند مأمور به ابلاغ دو لوح باقیمانده بود که بیشتر متضمن بیان احکام باطنی دین بود.

جنس الواح: جنس الواح هفتگانه از سنگ مرمر بود اما جنس دو لوح دیگر از نور الاهی بود و چون جنس الواح هفتگانه از سنگ بود لذا قلوب آنان سخت شد.^۱

محتویات الواح: هر یک از الواح هفتگانه متضمن هفت نوع از مقتضیات الاهی بود؛ بدین ترتیب لوح اول، لوح نور است که متضمن «وصف حق به واحدیت و افراد بر سبیل تنزیه مطلق»^۲ است؛ لوح دوم، لوح هدی (هدایت) است، همچنان که خداوند در مورد این دو لوح در قرآن کریم فرمود: «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم».^۳ در این لوح اخبارات الاهی از خود قرار دارد و از جمله علوم ذوقی است؛^۴ لوح سوم، لوح حکمت است. در این لوح «کیفیت سلوک علمی از طریق تجلی و ذوق در حظایر قدسی الاهی از جمله خلع نعلین، تراقی طور و مکالمه درخت»^۵ قرار دارد؛ لوح چهارم، لوح قوا

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۱۶.

۲. همو، ص ۱۲۰.

۳. انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون (مائده، ۴۴).

۴. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۲۰.

۵. همانجا.

است. در این لوح «علم تنزیلات حکمیه در قوای بشری»^۱ است. «این لوح اکثراً شامل رموز، امثال و اشاراتی است که خداوند در تورات قرار داد تا حکمت الاهی را در قوای بشری قرار دهد.»^۲ لوح پنجم، لوح حکم است. در این لوح علم اوامر و نواهی و تشریح موسوی قرار دارد؛ لوح ششم، لوح عبودیت است در این لوح «معرفت احکامی چون ذلت، افتقار، خوف و خضوع است که لازم خلق است.»^۳ علم اسرار توحید و تسلیم، توکل، تفویض، رضا، خوف، رجا، رغبت، زهد، توجه به حق و ترک ماسوا نیز در این لوح قرار دارد؛ لوح هفتم، لوح «وضوح طریق سعادت از طریق شقاوت»^۴، یا طریق الی الله است. جیلی در این لوح رهبانیت را به قوم موسی نسبت می‌دهد و آن را طریق شقاوت می‌داند. او می‌گوید: «قوم موسی در طریق رهبانیت دست به بدعت زدند و آن را نه از کلام موسی بلکه از کلام خداوند و به واسطه افکار و عقول خود به دست آوردند.»^۵ و اگر این امکان بود که آنان در رهبانیت طریق صحیح را بیمایند خداوند به واسطه نبی خود آنان را بدان مأمور می‌کرد. پس حال که خداوند چنین نکرد، آنها مأمور بدان نبودند و «اگر موسی آنان را از رهبانیت نهی نکرد سبب آن جهل موسی نبود بلکه صرفاً جهت مدارا و رفق به حال آنان بود.»^۶

اما دو لوحی که مخصوص موسی بود و مأمور به تبلیغ آنها نبود؛ یکی لوح «ربوبیت» بود و دیگری لوح «قدرت». جیلی بر این باور است که از آنجا که این دو لوح مخصوص موسی بود و به قوم او تعلق نداشت، از این رو، هیچ یک از قوم موسی به کمال نرسیدند و هیچ یک از قوم موسی این الواح و مضامین آنرا به ارث نبردند، برخلاف پیامبر اسلام که هیچ امری را ترک نکرد، همچنان که خداوند می‌فرماید: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۲۰.

۲. همو، ص ۱۲۱.

۳. همانجا.

۴. همو، ص ۱۱۶.

۵. همو، ص ۱۲۱.

۶. همو، ص ۱۲۲.

نکرده ایم».^۱ از این رو ملت پیامبر اسلام برترین ملتها شد و جمیع ادیان با آمدن دین او نسخ گردید.

جیلی در ادامه مضامین و محتویات این دو لوح را با تعالیم عیسی و نبوت او پیوند می‌دهد و می‌گوید: «اگر موسی مأمور به ابلاغ این دو لوح می‌شد، عیسی مبعوث نمی‌شد. و چون عیسی سرّ این دو لوح را به قومش ابلاغ کرد، آثار قدرت و ربوبیت از همان قدم اول در عیسی به ظهور رسید مثل تکلم در مهد، شفای بیماران و احیاء مردگان».^۲

از نظر جیلی اگر موسی این دو لوح را که نه او، بلکه عیسی مأمور به ابلاغ آن بود، بر قوم خود ابلاغ می‌کرد و مردم را از حقیقت الاهی آگاه می‌نمود، قوم موسی وی را متهم به قتل فرعون می‌کردند. زیرا فرعون ادعا کرده بود «انارَبکم الاعلی» یعنی ادعای حقیقت الاهی کرده بود، ولی موسی مأمور به ابلاغ سرّ ربوبیت نبود و اگر آن را بیان می‌کرد دلیلی برای قتل فرعون نداشت، زیرا فرعون همان را ادعا کرده بود که موسی مأمور به افشای آن نبود. اما از آنجاکه موسی سر ربوبیت را فاش نکرد توانست فرعون را به دلیل ادعای ربوبیت به هلاکت افکند.

جیلی برای تکمیل این بحث و تأیید این قضیه، حدیثی را از پیامبر اسلام نقل می‌کند که به موجب آن خداوند پیامبر اسلام را نیز به کتمان آنچه که دیگران تاب آن را ندارند مأمور کرد. پیامبر اسلام فرمود: «در شب معراج سه نوع علم به من داده شد؛ علمی که بر کتمان آن از من پیمان گرفته شد؛ علمی که در تبلیغ آن به من اختیار داده شد، و علمی که مأمور به تبلیغ آن شدم.» جیلی می‌گوید: علمی که پیامبر مأمور به ابلاغ آن شده «علم شریعت» است، علمی که در ابلاغ آن مخیر شد «علم حقایق» است و علمی که بر کتمان و پوشاندن آن از او پیمان گرفته شد «علم اسرار الاهی» است.^۳

۱. مافرطنا فی الکتاب من شی (انعام، ۳۸).

۲. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۱۱۷.

۳. همو، ص ۱۱۸.

۳. عیسی در انسان کامل جیلی

جیلی در کتاب *انسان کامل* درباره شخصیت عیسی، به مانند موسی، باب مستقلی را اختصاص نداده، اما در برخی ابواب در قالب موضوعاتی نزدیک بدان به شخصیت حضرت عیسی پرداخته است؛ از جمله این ابواب، باب پنجاهم درباره روح القدس، باب شصت و دوم درباره هفت آسمان، باب سی و هشتم درباره *انجیل*، و باب سی و ششم درباره *تورات* است.

۳.۱. معجزات عیسی

اکثر عرفای مسلمان ظهور معجزات بر دست عیسی را به واسطه انتساب او به روح الاهی می‌دانند. یعنی همان روح و نفعه ای که موجب تولد او شد، انجام معجزات بر دست او را نیز سبب گشت. از جمله ابن عربی در *فصوص الحکم* با تقسیم معجزه احیاء عیسی به احیاء حقیقی و احیاء متوهم و انتساب احیاء حقیقی به خداوند و احیاء متوهم به عیسی، معجزات او را ناشی از روحی می‌داند که از جانب خداوند صادر شده بود.^۱

جیلی در *انسان کامل* معجزات عیسی را با حدیث قرب نوافل پیوند می‌دهد. او ظهور معجزات بر دست عیسی را مستلزم ترک مقتضیات و لوازم بشری و حصول آن را برای هر کس که همچون عیسی به این مرتبه رسیده باشد ممکن می‌داند. او در این زمینه می‌گوید: «بشریت مقتضی شهواتی است که جسم قائم به آن است و نیز مقتضی اموری است که عادت طبع است.»^۲ علاوه بر بشریت که صفات و ویژگیهای جسمانی انسان را تشکیل می‌دهد و یک بُعد از وجود انسان را شکل می‌دهد بعد دیگری نیز در انسان هست که صفات و ویژگیهای روحی و روانی چون حبّ جاه، استعلا و رفعت از جمله آن است و این امور در نهاد انسان قرار دارد. حال هر گاه انسان مقتضیات بشری را رها کند و دائماً سرّ الاهی را که اصل او از آنجاست شهود کند احکام سرّ الاهی در وجود او به ظهور می‌رسد و

۱. ر. ک: ابن عربی، محی الدین، *فصوص الحکم*، به کوشش ابو العلاء عقیفی، بیروت، دارالکتاب العربیه،

۱۴۰۰ ق، ج ۱، صص ۱۳۹ - ۱۴۱.

۲. جیلی، عبدالکریم، *انسان کامل*، ص ۱۵۰.

جسم و روح او از حضيض بشریت به اوج قدس تنزیه راه می‌یابد و حق، گوش و چشم و دست و زبانش می‌شود. در این هنگام، اگر همچون عیسی دست به بیمار نابینا و ابرص بزند آن را شفا می‌بخشد و هرگاه با زبانش وجود چیزی را بخواهد، خواست او همچون خواست خداوند خواهد بود و مؤید به روح القدس خواهد شد، همچنان که خداوند در حق عیسی چنین فرمود: «ایدناه بروح القدس».^۱

بدین ترتیب جیلی، مضمون حدیث قرب نوافل را که در بسیاری از متون عرفانی و در برخی منابع حدیثی چون صحیح بخاری و مسند احمد حنبل نیز آمده بر عیسی تطبیق می‌دهد. اصل این حدیث قدسی بدین صورت است: «لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی أحبه فاذا احبته كنت له سمعا و بصراً و يداً، مؤيداً فبی یسمع و بی ینطق، و بی یبطش، و بی یبصر»^۲ عرفا به انسانی که به این مرحله رسیده و خداوند چشم و گوش و دست او شده باشد عنوان انسان کامل را اطلاق می‌کنند و طبیعی است که اشارات جیلی نیز دلالت بر تطبیق چنین وصفی در مورد عیسی دارد.

۲.۳. عیسی در آسمان چهارم

در متون عرفانی هر یک از آسمان‌ها جایگاه دسته‌ای از انبیاء، اولیاء و مومنین است و جایگاه عیسی از آن میان در آسمان چهارم است. عرفا صعود عیسی به آسمان چهارم و نرسیدن او به آسمان هفتم یا سدره المنتهی را دلیل بر عدم کمال وی می‌دانند و همین عدم کمال است که موجب می‌شود او بار دیگر در آخر الزمان رجعت کند و **ربقه** دین اسلام را بپذیرد.

جیلی نیز همچون اکثر عرفای مسلمان و بنابر روایات، جایگاه عیسی را در آسمان چهارم می‌داند. او دلیل توقف عیسی در آسمان چهارم را آن می‌داند که عیسی اهل تمکین است و جایگاه انبیاء اهل تمکین در آسمان چهارم است. جیلی ابتدا توصیفی از آسمان چهارم ارائه می‌دهد: «آسمان چهارم آسمان شمس انور و فلک الافلاک است و خداوند این

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۱۵۰.

۲. ر.ک: غزالی، احمد، *مجالس*، به کوشش احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۷۸.

آسمان را از نور قلبی آفرید و شمس در آسمان چهارم به منزله قلب موجود است.^۱ او در ادامه جایگاه انبیای اهل تمکین^۲ و از جمله عیسی را در فلک شمس می‌داند و می‌گوید: «فلک شمس نقطه اسرار و دایره انوار است و اکثر انبیای اهل تمکین مثل عیسی در دایره این فلک قرار دارند.»^۳

۳.۳. انجیل

عرفا برای ذات الاهی تجلیات متعددی قائل اند. از جمله این تجلیات تجلی در قالب اسماء و در قالب صفات است. جیلی اسماء حق را بر دو قسم می‌داند و می‌گوید: «اسماء حق تعالی، یعنی اسمائی که فی نفسه مفید وصف هستند و نحوین آنها را اسماء وصفی می‌نامند. این اسماء بر دو قسم است: قسم اول اسماء ذاتی هستند از جمله احد، واحد، فرد، صمد، عظیم، حی، عزیز، کبیر، متعال و مثل آن، و قسم دوم اسماء صفاتی هستند از جمله علم و قدرت، که این اسماء صفاتی یا از اوصاف نفسی است مثل معطی و خلاق و یا از اوصاف افعالی است.»^۴

جیلی / انجیل را عبارت از تجلی ذات در قالب اسماء می‌داند و عبارت «تجلیات اسماء ذات»^۵ را برای بیان این نوع از تجلی به کار می‌برد. او می‌گوید: «خداوند / انجیل را بر عیسی

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۲۳۱.

۲. در توضیح تمکین و تلوین که دو اصطلاح در میان عرفاست باید گفت که تلوین یعنی تلون در احوال شخص یعنی از حالی به حالی گشتن و تمکین در مقابل آنست. «تلوین صفت ارباب احوال است و تمکین صفت اهل حقایق است... تمکین عبارت است از دوام کشف حقیقت به سبب استقرار قلب در محل قرب و تلوین اشارت است به تقلب قلب میان کشف و احتجاب به سبب تناوب و تعاقب غیبت صفات نفس و ظهور آن» (سجادی، سیدجعفر، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱، صص. ۲۵۸-۲۵۷).

۳. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۲۳۱، عرفا معمولاً از میان تلوین و تمکین، موسی را اهل تلوین و در مقابل عیسی را اهل تمکین می‌دانند.

۴. همو، ص ۳۸.

۵. همو، ص ۱۲۷.

به زبان سریانی نازل کرد و به هفده زبان قرائت شد. اول/انجیل به نام اب، ام و ابن است؛ همچنانکه اول قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است.^۱

از نظر جیلی/انجیل ظاهری دارد که اول/انجیل از جمله آن است، قوم عیسی ظاهر این کلام را گرفتند و گمان کردند که اب، ام و ابن عبارت است از روح، مریم و عیسی. عیسی سعی کرد این توهم را از آنها دور کند از این رو، به آنان فرمود: «اعبدوا الله ربی و ربکم»^۲ اما تکیه پیروان و قوم عیسی بر ظاهر، موجب شد آنان به راه ضلالت و خطا بروند.

انجیل ظهور حق را در خلق و قیام ناموس لاهوتی را در وجود ناسوتی نشان می‌دهد. اما چون مسیحیان به تجسیم و حصر که مخالف محتوای انجیل بود باور یافتند، حقیقت انجیل را در نیافتند. اما امت پیامبر اسلام حقیقت انجیل را درک کردند زیرا کمال انجیل و حقیقت آن در این آیه قرآن است: «و از روح خود در آن دمیدم»^۳ و روح خدا غیر از خدا نیست. در نتیجه قوم پیامبر اسلام به حقیقت امر هدایت یافتند چرا که وجود حقی را تنها در آدم منحصر نکردند زیرا آیه فوق تنها برای حضرت آدم نیست بلکه شامل همه افراد نوع انسانی است و قوم پیامبر اسلام به جهت امتثال از امر الاهی، حق و کمال وجود او را در تمام اجزای وجود شهود کردند.^۴

جیلی بر آن باور است که اگر همانند آیاتی که در قرآن هست در انجیل نازل می‌شد- همچون آیاتی که بر ظهور حقیقت الاهی در آدم و در هر موجودی دلالت دارد از جمله «و نفخت فیه من روحی»، و «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم لیتبین لهم انه الحق»^۵ و نیز آیاتی که بر لزوم اطاعت از پیامبر و بیعت با او و با خداوند دلالت دارد- «قوم عیسی به سوی آن حقیقت راه می‌یافتند، ولی چنین نبود؛ زیرا هر کتابی که خداوند تعالی نازل فرمود

۱. جیلی، عبدالکریم، انسان کامل، ص ۱۲۵.

۲. پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید (مانده، ۷۲).

۳. و نفخت فیه من روحی (حجر، ۲۹).

۴. جیلی، عبدالکریم، انسان کامل، ص ۱۲۷.

۵. به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است (فصلت، ۵۳).

به ناچار بسیاری از مردم به واسطه آن گمراه می‌شوند و بسیاری هم به سوی حقیقت هدایت می‌یابند، همچنان که خداوند سبحانه و تعالی در قرآن خبر از آن می‌دهد.^۱

۳. ۴. تثلیث

از جمله موضوعات مهمی که در زمره آموزه‌های اصلی الاهیات مسیحی است موضوع تثلیث مسیحی می‌باشد. واژه تثلیث در عهد جدید نیامده و نخستین بار ترتولیان^۲ (۱۶۰ - ۲۲۰ م) متأله رومی این لفظ را به کار برده است. با وجود این، مفهوم تثلیث به شکل دستور العمل سه گانه تعمیدی (تعمید دادن به نام پدر، پسر و روح القدس) در انجیل متی^۳ و به صورت فیض سه گانه در رساله پولس رسول^۴ ذکر شده است. آموزه تثلیث به تدریج توسعه یافت تا آنجا که عیسی به عنوان فرزند حقیقی خدا، به همراه روح القدس اقانیم سه گانه را تشکیل دادند.^۵

قرآن آموزه تثلیث مسیحی را به صراحت رد می‌کند و اعتقاد به الوهیت عیسی را کفر می‌داند. با این حال به نظر می‌رسد تثلیتی که قرآن آن را به مسیحیان منسوب می‌دارد با تثلیث کلیسای مسیحی و اعتقاد رسمی مسیحی تفاوت داشته باشد. تثلیث قرآنی مرکب از اب، ام، ابن است حال آنکه تثلیث مسیحی شامل اب، ابن و روح القدس است. آیه‌ای که در قرآن کریم صراحتاً به این موضوع اشاره دارد آیه ۱۱۶ سوره مائده است که در قالب پرسش خداوند از عیسی مطرح شده است: «آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزه‌ی». جیلی این آیه و آیات دیگری که مکالمه عیسی با خداوند درباره اعتقادات مسیحی را به تصویر می‌کشد مورد توجه قرار می‌دهد. آرائی که او

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۲۷.

2. Tertullian

۳. ۲۸: ۱۹

۴. دوم قرن‌تین، ۱۳: ۱۴

5. Parinder, Geoffrey, *A Concise Encyclopedia of Christianity*, Oxford, 2001, p. 240.

۶. أنت قلت للناس اتخذوني و امی الاهیین من دون الله قال سبحانک.

در این مباحث مطرح می‌کند شباهت‌های زیادی با آراء ابن عربی به ویژه در مسأله تجسیم و حصر الوهیت دارد.

جیلی در مباحث پایانی معرفی *تورات*، با پیوند دادن نبوت موسی به نبوت عیسی به موضوع تثلیث می‌پردازد. از نظر جیلی دو امر سبب شد قوم عیسی به تثلیث اعتقاد پیدا کنند؛ اول، عبارت آغازین *انجیل* که با نام اب، ام و ابن شروع می‌شود و دوم، ابلاغ دو لوح باقیمانده از میان الواح موسوی یعنی الواح قدرت و ربوبیت بود. این دو موضوع موجب گمراهی قوم عیسی و اعتقاد نادرست در مورد تثلیث شد و سبب شد آنان مقام عیسی را در مرتبه ابن یا به تعبیر قرآن «ثالث ثلاثه» یعنی سومین اقنوم از میان اقانیم ثلاثه قرار دهند.

از نکات قابل توجه درباره تثلیث مذکور این است که، همان گونه که از ظاهر پرسش خداوند از عیسی در قرآن بر می‌آید، «آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟»، تثلیث قرآنی مرکب از اب، ام و ابن است و جیلی نیز این تثلیث را می‌پذیرد و همین را به مسیحیان نسبت می‌دهد و می‌گوید: «اب همان روح القدس، ام، مریم و ابن عیسی است.»^۱ بدین ترتیب او روح القدس را با اب و ابن را با عیسی برابر می‌داند و ام (مریم) را اقنوم دوم می‌داند، حال آنکه اعتقاد غالب مسیحی تثلیث را مرکب از اب، ابن و روح القدس می‌داند که نه تنها ام یک اقنوم نیست، بلکه روح القدس اقنوم سوم محسوب می‌شود.

جیلی به فرقه‌های مختلف مسیحی و رویکرد هر یک به تثلیث و جایگاه عیسی در آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «برخی می‌گویند عیسی، ابن الله است و اینان ملکانبه هستند، برخی دیگر می‌گویند عیسی خداوند است که نزول کرد، صورت آدم به خود گرفت و بار دیگر به مقام تعالی خود بازگشت و اینان یعاقبه هستند و برخی دیگر می‌گویند خداوند فی نفسه عبارت از سه (ثلاثه) یعنی عبارت از اب (روح القدس)، ام (مریم)، ابن (عیسی) است.»^۲

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۲۷ و ۱۲۵.

۲. همو، ص. ۱۱۷. اشارات جیلی در باب فرقه‌های مختلف مسیحی و جایگاه عیسی در تثلیث نظیر آن چیزی است که در منابع کلامی مسلمانان نیز آمده است؛ از جمله شهرستانی در *ملل و نحل* فرق نصاری را ۷۲ فرقه و بزرگترین آنها را ملکانبه، یعقوبیه و نسطوریه می‌داند. او فرقه معتزله در اسلام را بسیار شبیه فرقه ←

جیلی می‌گوید: «این اعتقادات آن چیزی نیست که عیسی برای مردم آورد بلکه تعبیر و تفسیر درست و بلکه تأویل صحیح راجع به تثلیث آن است که «مراد از اب، اسم خدا (الله) است و مراد از ام، کنه ذات اوست که ماهیت حقایق در آن نهفته است و مراد از این، کتاب و وجود مطلق است که فرع و نتیجه ذات و کنه حقایق است. همچنان که خداوند می‌فرماید «وعنده ام الكتاب».^۱

از نظر جیلی مکالمه خداوند با عیسی درباره تثلیث مسیحی و پرسش خداوند از او درباره حقیقت تثلیث، موجب تبریئه عیسی از اتهام تعلیم عقاید نادرست، تشبیه و تجسیم حقیقت الاهی در وجه عیسی و حصر حقیقت الاهی در وجود عیسی شد. خداوند در قرآن از عیسی می‌پرسد که «أنت قلت للناس اتخذوني و امي الاهين من دون الله قال سبحانك» جیلی بر آن است که عیسی با گفتن «سبحانک» تنزیه را بر تشبیه مقدم داشت و گفت «مایکون لی ان اقول ما لیس لی بحق» یعنی چگونه میان خودم و تو به مغایرت قائل شوم و به قوم خود بگویم مرا و مادرم را غیر از خداوند عبادت کنید، و حال آنکه تو عین حقیقت و ذات من هستی و من عین حقیقت و ذات تو هستم. پس مغایرتی میان من و تو نیست.^۲

در نظر جیلی آنچه عیسی به قوم خود گفت نه مطلق تشبیه بود، همانطور که اعتقاد قوم او این بود، چون حقیقت را در وجود او می‌دیدند، و نه مطلق تنزیه بود تا برای حقیقت الاهی ظهوری در کثرت قایل نباشد؛ بلکه جمع میان تشبیه و تنزیه بود؛ یعنی حقیقت الاهی در عین تنزیه، تنها به عیسی مخصوص نیست، بلکه بر تمام مظاهر الاهی نیز اطلاق می‌شود. اما چون قوم او این امور را که در واقع سر ربوبیت و قدرت و ظهور حقیقت الاهی در جمیع مراتب وجود و به ویژه در وجود عیسی بود درک نکردند و با عقل و فهم خود تنها ظاهر انجیل را مبنای اعتقاد خود قرار دادند درباره عیسی به راه کفر رفتند. جیلی معتقد

نسطوریه می‌داند زیرا معتزله علم و حیات را دو اقنوم می‌دانند. (ر. ک: شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق عبدالعزیز محمد الوکیل، الجزء الثاني، القاهرة، موسسه الحلبي و شرکاه، ۱۳۸۷ ق). به نظر می‌رسد بنابر آنچه از جیلی و شهرستانی نقل شد، مقصود جیلی از فرقه سوم فرقه نسطوریه باشد که خداوند را واحد اما دارای سه اقنوم وجود، علم و حیات می‌دانند و این اقانیم را زائد بر ذات نیز نمی‌دانند.

۱. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل، ص ۱۲۵.

۲. همو، ص ۱۱۸.

است که عیسی نمی‌بایست اسرار الاهی و آثار قدرت و ربوبیت الاهی را بی پرده و صریح برای مردم افشا می‌کرد. بلکه می‌بایست به مانند پیامبر اسلام عمل می‌کرد؛ به بیان دیگر، «اگر عیسی این علم را مخفی می‌کرد و آن را در لایه‌های مختلف و در قالب عبارات و اشارات ابلاغ می‌کرد آنچنان که پیامبر اسلام انجام داد قوم او گمراه نمی‌شدند.»^۱

بدین ترتیب عیسی سعی می‌کند در مکالمه با خداوند ابتدا خود را و سپس قوم خود را از اتهام کفر مبرا کند. از این رو، عیسی از خداوند می‌خواهد قوم او را در انتساب ربّ به عیسی، ام و روح القدس معذور دارد چرا که اگر آنان به راه کفر رفتند و دچار خطا شدند، بدان سبب بود که آنچه بر آنها ابلاغ کردم امر و فرمان تو بود («ما قلت لهم الا ما امرتني به»^۲)، یعنی همانی بود که در انجیل و در آغاز آن، «بسم الاب و الام و الابن»، آمده است. ضمن اینکه آنها این کلام را بر ظاهر آن حمل کردند. «عیسی از خداوند می‌خواهد قوم او را بر این کار ملامت نکند؛ زیرا شرک آنان عین توحید بوده است. زیرا آنان بر اساس آنچه از اخبار الاهی در جانشان فهمیده بودند عمل کردند و مثل آنان مثل مجتهدی است که اجتهاد کرده اما در اجتهاد خود به راه خطا رفته است، با این حال اجر اجتهاد او ضایع نمی‌شود.»^۳ از این رو، عیسی به خداوند می‌گوید: «اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی»^۴. انبیا حتی اگر بدانند قومی مستحق عقوبت اند از خداوند طلب عقوبت برای آن قوم نمی‌کنند، بلکه طلب مغفرت می‌کنند. بنابراین طلب مغفرت عیسی برای قوم خود با علم بر این بود که آنان مستحق چنین مغفرتی هستند؛ زیرا حق تعالی از یک سو حقیقت عیسی و حقیقت مادر او و حقیقت روح القدس است. اما از سوی دیگر قوم عیسی دچار خطا شدند زیرا حق تعالی نه تنها حقیقت عیسی و مادر او و حقیقت روح القدس بلکه حقیقت هر چیزی است. بدین ترتیب به گفته جیلی قوم عیسی در انتساب حقیقت الاهی دچار خطا و ضلال شدند: «خطای آنها آن بود که حقیقت الاهی را در عیسی و مریم و روح القدس حصر کردند و گمراهی و ضلال آنان آن بود که قائل به تجسیم مطلق و تشبیه مقید

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۱۸.

۲. جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم (مانده، ۱۱۷).

۳. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الكامل*، ص ۱۲۸.

۴. وان تغفرلهم فانک انت العزيز الحكيم (مانده، ۱۱۸).

در مقام واحدیت شدند و حکم خداوند این نبود که آنها در انتساب حقیقت الاهی به تقیید قائل شوند و همین امر محل خطا و گمراهی آنهاست.^۱ زیرا تجلی خداوند در مقام واحدیت تنها محدود و مقید به عیسی و مادر او و روح القدس نبود.^۲

جیلی در باب شصت و سوم از کتاب خود درباره مسیحیان و تثلیث اینگونه می گوید که مسیحیان از میان اقوام و امم پیشین به حق نزدیکتر اند، زیرا آنان در طلب حق تعالی بوده و او را در وجود عیسی، مریم و روح القدس پرستش می کردند. اما چون آنان اصل حقیقت الاهی را در تثلیث حصر کردند از درجه موحدین خارج شدند. به نظر جیلی مسیحیان از همه امت‌ها به امت پیامبر اسلام نزدیکتراند. زیرا «هر کس که خداوند را در انسان و وجود بشری مشاهده کند شهود او از آنانی که خداوند را در انواع مخلوقات می بینند کامل تر است.»^۳ زیرا انسان نزدیک ترین و شبیه ترین موجود به خداوند است.

۱. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۱۲۷.

۲. ابن عربی نیز در *فصوص الحکم* در باب الوهیت و در موضوع تجسیم، تشبیه و حصر الوهیت در عیسی مسیح از جانب مسیحیان نظریاتی شبیه به این را مطرح می کند. او در تأویل آیه «لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم» به استناد ظهور خصایص الاهی در شخص عیسی (ع) حق را به جانب مسیحیان می دهد. استدلال او این است که هر عاقلی با مشاهده فردی که قادر به احیای اموات است به ناچار در حیرت فرو می رود. همین حیرت در برابر اعمال عیسی (ع) و ظهور افعال الاهی بر دست او موجب شد تا برخی از مسیحیان قائل به حلول شوند و او را خدا تلقی کنند. ابن عربی گفته مسیحیان را در آیه فوق مستلزم کفر می داند. او کفر را به معنی «ستر» یعنی پوشاندن می داند چرا که آنان با این سخن، خداوند را پشت صورت عیسوی پوشاندند و لحاظ نکردند. در نظر ابن عربی این قول که «ان الله هوالمسیح» و نیز این قول که «ان المسيح هو عیسی بن مریم» به تنهایی کفر نیست، بلکه کفر جمع بین این دو است یعنی «ان الله هوالمسیح بن مریم». چرا که این قول مستلزم ستر حق در پشت صورت عیسوی است و اینکه خداوند فقط در این صورت ظاهر می شود و نه در غیر آن. پس کفر آنان، به سبب جهلشان نسبت به طبیعت وجود و مقید کردن حق در صورت معین است حال آنکه خداوند مقید به صورت خاصی نیست. (ابن عربی، محی الدین، *فصوص الحکم*، ۲ / ۱۸۵). ابن عربی نظیر این عقیده را در «فص هارونی» و در داستان گوساله پرستی سامری نیز ابراز می دارد و انکار عبادت عجل (گوساله زرین) از سوی موسی را بدان سبب می داند که اصحاب عجل (گوساله پرستان) عبادت و پرستش را محدود و منحصر به صورت خاصی کرده بودند.

۳. جیلی، عبدالکریم، *الانسان الکامل*، ص ۲۵۴.

۳.۵. ولایت

موضوع ولایت در عرفان اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است. جیلی در باب شصت و سوم کتاب *انسان کامل* بحث ولایت را مطرح می‌کند. او ضمن تعریف ولایت و واژگان مرتبط با آن همچون نبوت ولایت، نبوت تشریح و رسالت، برای هر یک از این عناوین مراتبی بر حسب ترتیب مذکور ذکر می‌کند. او مرتبه هر یک را از مرتبه بعد برتر و بالاتر می‌داند. او این واژگان را اینگونه تعریف می‌کند: «ولایت اسمی است که حکایت از وجه خاصی از رابطه بین عبد و رب دارد؛ نبوت ولایت اسمی است که حکایت از وجه مشترک بین خلق و حق در ولی دارد»^۱ به بیان دیگر ولایت رابطه خاصی میان بنده‌ای از بندگان با خداوند است و نبوت ولایت یعنی نبی‌ای که دارای مقام ولایت است؛ زیرا نبوت وجه «الی الخلقی» و ولایت وجه «الی الحقی» انسان کامل است.

جیلی در ادامه به تعریف دو واژه دیگر می‌پردازد و می‌گوید: «نبوت تشریح اسمی است که حکایت از وجه استقلال در امور عبادی بدون احتیاج به فردی دیگر دارد. باب نبوت تشریح با آمدن پیامبر منقطع شده است، رسالت اسمی است که حکایت از وجهی است که میان عبد و بین سایر خلق برقرار است. در نتیجه مطلق ولایت در نبی از نبوت او برتر است و نبوت ولایت او از نبوت تشریح او برتر است و نبوت تشریح او از رسالت او برتر است زیرا نبوت تشریح مختص اوست ولی رسالت عام است و شامل غیر او هم می‌شود، ضمن اینکه عبادات مختص او از عبادات دیگران برتر است»^۲ جیلی پس از تعریف اصطلاحات فوق به بیان مصادیقی برای آنها می‌پردازد و بر این باور است که نبوت خضر بنا به برخی از اقوال از نوع نبوت ولایت بوده است. جیلی درباره عیسی می‌گوید: «او در هنگام رجعت دوباره و نزول به زمین دارای نبوت است اما نبوت او نبوت تشریح نیست بلکه او نیز به مانند دیگر انبیای بنی اسرائیل دارای نبوت ولایت است»^۳

۱. للولاية اسم للوجه الخاص الذي بين العبد و بين ربه و نبوة الولاية للوجه المشترك بين الخلق في الولي

(ر.ک: جیلی، عبدالکریم، *انسان کامل*، ص ۲۵۹).

۲. همانجا

۳. همانجا

۴. نتیجه

از مجموع آنچه درباره شخصیت موسی و عیسی (ع) در انسان کامل جیلی گذشت نتایج زیر حاصل می‌شود:

۴. ۱. موسی در انسان کامل جیلی

جیلی مکالمه خداوند با بندگانش، و به ویژه با موسی، را نوعی علم می‌داند که از طریق خاطر ربانی یا ملکی بر قلب انسان عارض می‌شود. کوه رمز نفس است و تلاشی کوه، رمز فنای نفس به واسطه تجلی الاهی، و بیهوشی موسی کنایه از وصول او به مقام صعق یا فنای در حق به واسطه تجلی ذاتی است. خداوند از آن رو به موسی «لن ترانی» گفت که لازمه «غیبت» یکی «حضور» دیگری و لازمه «حضور» یکی «غیبت» دیگری است؛ پس دوئی در کار نیست و دو چیز وجود ندارد تا یکی دیگری را ببیند یعنی حقیقت الاهی واحد است. پرسش خداوند از موسی درباره عصایش که فرمود: «و ما تلک بیمینک یا موسی» سؤال از نوع بسط و ایناس بوده و پاسخ موسی حکایت از ادب اهل الله و پاسخ انسان کامل دارد. تجلی خداوند بر موسی در کوه طور از نوع تجلی اسمائی و به اسم الواحد بوده است. مضمون لوح قدرت و ربوبیت مناسب ادعای اعلویت و ادعای ربوبیت فرعون بود و اگر موسی آن دو لوح را بر مردم ابلاغ می‌کرد دلیلی بر قتل فرعون نداشت و علاوه بر این مردم آن را درک نمی‌کردند و در نتیجه موسی را متهم به کفر کرده بدو ایمان نمی‌آوردند.

۴. ۲. عیسی در انسان کامل جیلی

عیسی اهل تمکین است و جایگاه انبیای اهل تمکین در آسمان چهارم است. جیلی با توجه به آیات قرآنی تثلیت مسیحی را متشکل از اب، ام و ابن می‌داند. او تفسیر صحیح تثلیت و تأویل آن را اینگونه بیان می‌کند که اب در تثلیت مسیحی الله، ام کنه ذات او یا ماهیه الحقایق، و ابن کتاب است. جیلی به رغم رد تثلیت، مسیحیان را از آن روی که خداوند را در حقیقت عیسویه شهود کرده اند نسبت به دیگر ادیان به اسلام نزدیک تر می‌داند. قوم عیسی در انتساب حقیقت الاهی به عیسی و تثلیت دچار خطا و ضلال شدند؛ خطای آنها

این بود که حقیقت الاهی را در عیسی و مریم و روح القدس حصر کردند و ضلال (گمراهی) آنان این بود که به تجسیم مطلق و تشبیه مقید قائل شدند. ظهور معجزات بر دست عیسی به واسطه ترک مقتضیات و لوازم بشری از سوی اوست. تجلی خداوند بر قوم عیسی در صورت اقامیم ثلاثه، تجلی واحدیت بود.

به نظر می‌رسد نتیجه‌ای که ابن عربی از مکالمه فرعون و موسی و از گفتگوی موسی و هارون درباره گوساله زرین سامری می‌گیرد با نتایج جیلی از تثلیت یکی باشد زیرا این وقایع در نظر هر دو بر حصر، تشبیه و تجسیم حقیقت الاهی و به ظهور خداوند در صورت بت‌ها، افلاک و طبایع دلالت دارد.

آنچه در نظر جیلی موجب خطا و ضلال قوم عیسی شد توسل و تمسک به ظاهر انجیل و ظاهر تثلیت و افشای اسرار الاهی به صورت صریح و بی پرده است. اما آنچه در نظر ابن عربی موجب کفر و خطا و ضلال قوم عیسی شد ظهور معجزاتی از سوی عیسی بود که شبیه افعال الاهی بود. در نظر جیلی ظهور معجزات به دست عیسی مستلزم ترک مقتضیات و لوازم بشری است و هر که به مرتبه عیسی برسد چنین خوارق عاداتی بر دست او ظاهر می‌شود و به مقام انسان کامل می‌رسد. اما ظهور معجزات بر دست عیسی از نظر ابن عربی به جهت انتساب او به روح بود. جیلی می‌گوید: عیسی در هنگام رجعت دارای مقام نبوت ولایت است نه نبوت تشریح، و ابن عربی می‌گوید که عیسی خاتم اولیاء است و دارای ولایت عامه است و در هنگام رجعت خلیفة الرسول می‌گردد و بر اساس اجتهاد اولیاء، شرع اسلام را اقامه می‌کند.

منابع

- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه فی معرفه الاسرار المالکیه و الملکیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م.
- ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، بیروت، دار الکتب العربیه، ۱۴۰۰ق / ۱۹۸۰م.
- جیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، الانسان الكامل فی معرفه الاواخر و الاوائل، به کوشش فتن محمد خلیل اللبون، فواد دکار، بیروت، موسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۰ هـ.

- جیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، *الکهنف و الرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم و یلیه مراتب الوجود و حقیقه کل موجود و یلیه نسیم السحر*، به کوشش عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۴۲۶ ق.
- جیلی، عبدالکریم بن ابراهیم، *المناظر الالاهیه*، به کوشش عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
- سجادی، سید جعفر، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱.
- شهرستانی، ابی الفتح محمد عبدالکریم، *الملل و النحل*، به کوشش عبدالعزیز محمد الوکیل، القاهره، موسسه الحلبي و شرکاء، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۸ م.
- غزالی، احمد، *مجالس*، به کوشش احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- کاشانی، شیخ عبدالرزاق، *اصطلاحات الصوفیه*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۲.

- Parinder, Geoffrey, *A Concise Encyclopedia of Christianity*, Oxford, 2001